

نماد در هنر

● دکتر رقیه بهزادی

■ فرهنگ نگاره‌ای
نمادها در هنر شرق و غرب
■ جیمز هال

ILLUSTRATED DICTIONARY OF SYMBOLS IN EASTERN AND WESTERN ART JAMES HALL

غران، از دسته گربه‌سانان است.» به محض آن که آن را «سلطان حیوانات» یا «فرمانروای جنگل» بنامیم، به صورت نماد درمی‌آید. در واقع، از همه آفریدگان، این حیوان یکی از جانورانی است که بیش از همه درباره آن نمادسازی شده است. بخش اعظم این نمادسازی، جنبه دینی داشته است، حتی در میان اقوامی که شیر را به صورت وحشی نمی‌شناخته‌اند.

نماد در هنر در سطوح مختلف و بر طبق اعتقادات و رسوم اجتماعی که الهام‌بخش هنرمند است عمل می‌کند. در میان چینیان نمادها ممکن است گاهی مبین بیش از یک تعارف دلپذیر نباشد. یک ظرف یا بشقاب نقاشی شده، که از سوی میهمانی به عنوان هدیه به میزبانش تقدیم می‌شود، بر اثر انتخاب تصاویر تزئینی آن ممکن است برای دریافت دارنده آن، عمری طولانی، فرزندان بسیار، یا حتی موفقیت در امتحانات دولتی آرزو کند. این زبان نمادین روزگاری به طور گسترده در میان طبقه فرهیخته چین مفهوم داشت.

در سطحی دیگر، پندارهایی وجود دارد که مربوط به پرستش می‌شود و بخش اعظم را تشکیل می‌دهد. لحظه‌ای جسم آدمی را در نظر بگیریم که هنرمند آن را برای نشان دادن یک خدا یا الهه به کار می‌برد. خود به خود جسم غیر شخصی و بدون نام است. باید نخست

گسترده‌ای از هنر هنثوی و بودایی دارد. متن و تصویرها به دقت یکدیگر را تکمیل می‌کنند.

ارجاعات شماره‌گذاری شده‌ای در سراسر متن به نوشته‌ها و اسطوره‌ها و افسانه‌های مقدس موجود است که اصل و منشاء نمادها در آن‌ها بوده است. جزئیات ترجمه‌های این آثار، در کتاب‌شناسی آمده است.

این فرهنگ که مصاحب گرانیهایی برای فرهنگ اشیا و نمادها در هنر به شمار می‌رود ابزار مهمی برای دانشجویان هنرهای شرقی و غربی، به‌ویژه در زمینه بررسی‌های تطبیقی، است. همچنین راهنمایی ضرور برای دیدارکنندگان از موزه‌ها و تالارهای هنری است.

نماد به سادگی چیزی است که به جای چیز دیگر به کار می‌رود و نشانه آن است یا بر آن دلالت دارد (فرهنگ انگلیسی اکسفورد). به نظر می‌رسد که گرایش طبیعی برای ایجاد نمادها به شیوه‌ای که می‌اندیشیم و در هنر ما باید انعکاس یک ویژگی عمیق روان بشری باشد، داشته باشیم. به عنوان مثال، شیر را ذکر می‌کنیم. اساساً این حیوان تنها «جانوری عظیم، درنده خو، قهوه‌ای رنگ

جیمز هال در کتاب جدید خود به بررسی زبان نمادها در هنر می‌پردازد، و نشان می‌دهد که چگونه آشنای آشنا و معمول در نقاشی، طراحی و تندیس‌سازی غالباً مفهوم عمیق‌تری دارند. تعبیر این زبان، بررسی بسیار جالب توجه‌ای است.

اثر اصلی و پرفروش نویسنده به نام فرهنگ موضوعات و نمادها در هنر درباره نمادگرایی در هنر باستانی و عیسوی به بحث می‌پردازد. در این جا، آفاق‌ها وسیع‌تر می‌شود. وی اکنون هنر مصر باستان و خاورمیانه و خاور دور را به حساب می‌آورد، که در تمدن‌های آن‌ها، شکل‌های هنری فراوانی به کار می‌رفت که معانی مختلفی از آرزوها و بیم‌های ساده روزانه گرفته تا عمیق‌ترین آمال فلسفی و دینی را ابراز می‌داشتند. هر کدام از آنان دارای زبان نمادین مشخص ویژه خود بودند. مؤلف در این کتاب، کلید آن‌ها را به دست داده و آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کرده است.

یک جنبه اساسی کتاب عبارت از تصویرهای آن است. در حدود ۶۰۰ تصویر وجود دارد، که هر یک از آن‌ها، به دقت انتخاب شده است، به طوری که بر جنبه معمولاً آشنای هر شیء پرتو می‌افکند. کریس پولستون Chris Puleston، هنرمندی که این طرح‌ها را ماهرانه کشیده، از بیروان آیین هنثوی است و آگاهی

جامه‌ای به شیوه‌ای متمایز بر آن پوشانید تا آن را بتوان به صورت خدایی مشخص درآورد. بر آن جوشن می‌پوشانیم تا مثلاً آن را به صورت مارس، خدای جنگ درآوریم. بعد اگر یک جفت بال بر آن بیفزاییم آن را به صورت میکائیل فرشته مقرب و فرمانده فرشتگان آسمانی در می‌آوریم. بدین طریق، هنرمند با بخشیدن ماده و هویت، به موجوداتی که شکل آن‌ها در واقع ناشناخته است، تصویری نمادین می‌بخشد. زنون فیلسوف رواقی، که در حدود ۳۰۰ سال پیش از میلاد می‌زیست، مطلب را چنین بیان می‌کند و می‌گوید که خدایان یونانی، با شکل‌های مشخص، که به سهولت قابل تمیز هستند، به هیچ وجه دارای شکل بشری نیستند، بلکه همه آن‌ها نمادها و جنبه‌های گوناگون یک موجود آسمانی منحصر به فرد هستند، که ماهیت واقعی آن کاملاً غیرشخصی است. هنگامی که به هنر شرق می‌رسیم، درمی‌یابیم که پر از خدایانی به صورت آدمی است و بیشتر آن‌ها نشان‌دهنده مفاهیم انتزاعی و ماوراءالطبیعی هستند که در زندگی واقعی همسانی ندارند. آن‌ها نیز نمادهایی به شمار می‌روند.

اما حتی شخصیت‌های مقدس تاریخ ممکن است به صورت نمادهایی معرفی شوند. تنها می‌توانیم حدس بزنیم که بودا یا مسیح در زندگی به چه صورت بودند. می‌توان تصور کرد بودایی که دارای کاکل و موهای زبر و مجعد است و یک دسته مو بر روی پیشانی او قرار دارد و لاله‌های گوش‌هایش آویزان است و علائم اسرارآمیزی بر روی دست‌ها و پاهایش دیده می‌شود تقریباً هیچ‌گونه شباهتی به بنیان‌گذار تاریخی آیین بودایی ندارد. مسیح، هنگامی که تاج بر سر دارد و به سبک یک امپراتور روم شرقی بر تخت نشسته است، بی‌درنگ به عنوان فرمانروای بالامعارض و بلندمرتبه آسمان، قابل تشخیص است. با وجود این، هنگامی که جامه روستایی بر تن دارد، و کمربندی بر میان بسته است و بره‌ای را به دوش می‌کشد، به صورت «چوپان خوب» مورد نظر انجیل‌های چهارگانه درمی‌آید. اینها تصاویری نمادین از رهبران دینی هستند.

زنون در روزگاری می‌زیست که قدرت خدایان کوه اولمپ رو به انحطاط می‌رفت. آن مخلوق اسپارت شده بود و شکستی که پالاس آتنه خدای نگهبان آتن، قادر به جلوگیری از آن نشده بود. در این هنگام، یک حادثه، ظاهراً سرنوشت قومی را تعیین کرد. اندکی بعد، اتفاق یا بخت را به صورت خدایی مجسم کردند و مانند خدایان کوه اولمپ به عنوان الهه‌ای به آن تجسم بخشیدند و آن را توخه tyche نامیدند. فکر این که به مفاهیم انتزاعی جنبه خدایی ببخشند و به آن شکل آدمی بدهند، در روم از زمان اگوستوس Augustus به بعد اقتباس شد و خدایانی مانند «صلح»، «تندرستی» و «سرنوشت»، سعادت امپراتور را تأمین کردند. در اروپا در قرون وسطی و رنسانس، تعداد بی‌شماری تندیس‌های نمادین از این قبیل ایجاد شد، که هنوز در کلیساهای بزرگ و قصرها و باغ‌های عمومی به چشم می‌خورد. در آنجا، فضایل و معایب بی‌شمار، فصول سال، بخش‌هایی از جهان، دوره‌هایی از عمر بشر و علاوه بر آن‌ها می‌یابیم.

اما خدایان را همیشه به صورت انسان نشان نمی‌دادند. روزگاری مردم چنین می‌پنداشتند که پدیده‌های طبیعی مسیر خورشید در سراسر آسمان، ریزش باران، باروری جانور، حاصلخیزی خاک، بارداری و زایش کودک همگی تحت نظارت نیروهای نامرئی است. از آنجا که زندگی خود را وابسته به رفتار مساعد آنان می‌دانستند، می‌خواستند با قربانی و دعا نظرشان را جلب کنند. به این نیروهای اسرارآمیز، در آغاز، شکل انسانی نمی‌دادند، به طوری که هنرمند، زمانی که می‌خواست تصویری از خورشید و ماه و یا آذرخش به دست دهد، خود خن را به تصویر می‌کشید. بنابراین، به یک مفهوم، این گونه تصویر فراتر از نمادگرایی است، به طور تحت‌اللفظی تجسمی از یک خداست.

جانوران را نیز دارای همان نیروی اسرارآمیز یا مانایی می‌پنداشتند که در جهان طبیعت نفوذ می‌کنند. پرندگان نه تنها موجب پیشگویی هوا می‌شدند، بلکه آن را به طریقی ایجاد می‌کردند. آن‌ها به عنوان مبرهان خورشید و توفان مورد پرستش بودند. رهبر قبیله بدوی، کاهن آن، یا «پزشک» آن، ملبس به پوست حیوانات می‌شدند و نقاب جانوری بر سر می‌گذاشتند تا «مانا» را برای خود کسب کنند و بر طبیعت تسلط یابند. خدایان نیمه انسان و نیمه حیوانی که در هنر مصر، بین‌النهرین و هندوستان دیده می‌شوند، از اخلاق پزشکی بودند که پوست حیوانات بر تن می‌کردند.

هنگامی که خدایان و الهه‌ها به صورت مردان و زنان درآمدند، نقوش کهن از میان نرفتند. خدای آدمی شکل را به صورتی مصور کردند که بر فراز شکل حیوانی پیشین خود ایستاده یا بر آن نشسته است و گویی آن شکل، مرکب یا «گردونه» اوست. قرص خورشید و هلال ماه بخشی از تاج و پوشش سر او شدند. سرانجام، پس از آن که کاملاً به صورت انسان درآمدند، همان گونه که با این شیوه باشکوه در یونان باستان دیده شدند، موجودیت پیشین و تمثیلی خود را به عنوان صفات ویژه حفظ کردند. ضمناً می‌توان تکامل مشابه و هر چند ناپیوسته هنر عیسوی کهن را در نظر گرفت که عیسی و حواریون در آغاز به عنوان گوسپند در آن مجسم می‌شدند. هنگامی که به صورت بشر درآمدند، گوسفند را به عنوان نشانه خود حفظ کردند. این ابتکار فوق‌العاده سودمند، یعنی نشانه، که به یک تصویر گمنام هویت می‌بخشد، بعدها در هنر عیسوی نفوذ کرد و به طور گسترده‌ای در هنر هندویی و بودایی اقتباس شد. در واقع، خدایان رمزی بودایی تانتری دارای نشانه‌های بسیار هستند و چنان در آن‌ها سهیم هستند که گاهی آن نشانه‌ها برای تعیین هویت خدایان مزبور، کمک زیادی نمی‌کنند.

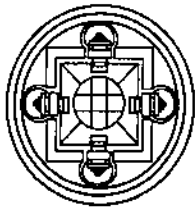
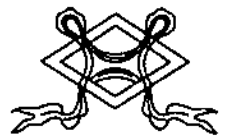
موارد بسیاری وجود دارد که یک شیء هم نماد و هم نشانه است. مثلاً دو کلید، نشان پتر مقدس و در عین حال نماد تاسیس کلیسای عیسوی است. آذرخش، نشان آسمان خداهای بی‌شمار، برای بعضی از بوداییان نماد اصل فلسفه آنان، یعنی حالت توپیر (= اشراق) شد. از سوی دیگر، قویی در کنار یک اسقف او را به ما به عنوان هیوی Hugh مقدس لینکلن می‌شناساند و به سبب همین دلیل ساده بود که وی قویی را به صورت پرنده

دست‌آموز خود نگهداری می‌کرد.

سرانجام، سخنی دیگر درباره هنر و جادوگری باید گفت. دیده شد که چگونه این دو از روزگاران کهن به یکدیگر پیوسته بودند، و باعث شگفتی است که چگونه اقوام متمدن عقاید مشابه اندیشه‌های نیاکان بدوی خود را حفظ کردند. اجسام بی‌جان، خواه از گل و فلز و سنگ یا رنگ، هنگامی که بر اثر تصور هنرمند شکل گرفتند، به نظر می‌رسد یا همان نیروی سحرآمیزی به حرکت درمی‌آیند که می‌توانند در اقوام و حوادث نفوذ کنند. به این ترتیب، تندیس یک خدا را به میان می‌برند به این امید که باعث پیروزی شود. در شهر، چنین خدایی هدایایی را دریافت می‌داشت تا شهروندان را از گزند و آسیب درمان دارد. گفته شده است که خدایانی وجود داشته‌اند که سر خود را تکان می‌داده یا اشک می‌ریختند. همچنین مارها و کژدم‌ها و جانوران مشابهی که در زندگی واقعی خطرناک هستند و می‌بایستی از آن‌ها اجتناب کرد، به عنوان تصویر، خواص سودمند و سحرآمیزی می‌یافتند. به صورت تندیس یا تصویر، نقش نگهبانان نمادین را در دروازه‌های پرستشگاه‌ها، و قصرها و گورها به خود می‌گرفتند. شیر، که نامحتمل است هیچ چیزی غیر از توله‌ها یا غذای بدی خود را حفظ کند، یک انتخاب به ویژه مطلوبی بود. تأثیر سحرآمیزی که از سنگ ناشی می‌شد ارواح خبیثه را به دور نگاه می‌داشت. بخش عمده هنر بودایی تانتری در همین سطح اسرارآمیز عمل می‌کند. چنین احساس می‌کردند که ماندلای نقاشی شده، یک نماد ماهرانه کیهان است و می‌تواند حتی از یک خدا در زمانی که بشر در حال تفکر و تمرکز درباره آن است، دفع شر کند. چنین احساس می‌شد که تفکر و تمرکز درباره سایر نقوش تانتریتی، خواه مطلقاً انتزاعی یا کلمه‌ای مکتوب یا حرفی منحصر به فرد، می‌تواند دارای همان تأثیر باشد.

نیازی به یادآوری نیست که این کتاب از لحاظ حیطة جغرافیایی، همه هنر اروپای کلاسیک و عیسوی، مصر، خاورمیانه باستان، هندوستان و خاور دور را دربر نمی‌گیرد، ولی امید است جنبه‌های مهم مصور و گسترده‌تر آن را شامل شود. این حوزه جغرافیایی، منطقه‌ای است که به عقیده من در طی قرون متمادی جنبه‌های مشترکی یافته که فرهنگ‌های مختلف را به هم پیوند داده است، این خود فرآیندی بود که «دریای جداساز» (جز در هندوچین و ژاپن) مانع آن نمی‌شد.

حدود پنج هزار سال پیش، این منطقه گسترده، زادگاه نخستین تمدن‌های جهان و متمرکز در چهار دره رود: نیل، فرات و دجله، سند، و هوانگ هو بود. از آغاز، هر یک از آن مناطق، دارای نوعی هنر تجسمی بود که بخش اعظم آن، شامل آن نمادهای دینی می‌شد که شکل‌های گوناگون پرستش را منعکس می‌ساخت. اشاعه فرهنگ آنان به چندین صورت تحقق پذیرفت: سپاهیان مهاجمی که خدایان خود را با خویش می‌آوردند؛ پیشرفت تجارت (که در آغاز چین را در تماس با غرب قرار داد) و مبادله مسکوکات همراه با آن و یک منبع غنی و متنوع تندیس‌سازی؛ و گسترش دین از طریق مبلغان دینی و زیارت به ویژه دین بودایی و عیسوی.



هنر بودایی از هندوستان از طریق جنوب شرقی آسیا، اندونزی، تبت، چین و ژاپن گذر کرد و ضمن راه صیغه مراسم پرستشی محلی را به خود گرفت و تندیس‌سازی آن‌ها را با مقاصد خود تطبیق داد. عیسویت، که در خاورمیانه به وجود آمد، بعضی از شبیه‌سازی دینی این منطقه را از طریق تورات اتخاذ کرد. منسوجات ایرانی، که به غرب راه یافت، نقش‌مایه‌هایی دارد که در هنر کلیسایی بیزانس دوباره ظاهر شد. منسوجات دیگر، حتی از نقطه‌ای دور دست به مانند چین وارد شد. در غرب، کلیسا شبیه‌سازی را از مراسم کافران، که جانشین آن شد، آموخت و به آن مفهومی تازه و عیسوی بخشید.

می‌بینیم چگونه شبیه‌سازی‌های نمادین می‌تواند برای اقوام مختلف مفاهیم متفاوتی داشته باشد. لاقول در هنر، این شبیه‌سازی‌های نمادین به ندرت دارای یک هسته ثابت و پایدار، مفهومی را داراست که از محیط‌های دینی و اجتماعی گوناگون فراتر می‌رود. این به معنای انکار موجودیت گونه‌های اصلی ناخودآگاه به عنوان نمادگرایی نیست، بلکه فقط برای در نظر گرفتن آنان و آگاه شدن از اهمیت محدود آنان به نسبت هنرهای تجسمی است.

در اینجا لازم است اشاره‌ای نیز به بخش اول کتاب تحت عنوان «نمادهای انتزاعی» داشته باشیم که از جمله این نمادها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

آ / A نخستین حرف الفبای سنسکریت، یونانی و رومی است. ویشنو wishnu، یکی از خدایان بلندمرتبه هندویی گفته است: «هن آغاز، میان، و پایان همه آفریدگانه؛ از میان حروف، آ A هستم.» حرف آ A، یکی از سلسله حروف پنج‌گانه رمزی (سیدهام Siddham در سنسکریت) است، که به عنوان هجاهایی به وسیله بوداییان و اجرایانا vajrayana، به‌ویژه به وسیله فرقه ژاپنی شینگون shingon، در مراسم عبادیشان، بر زبان آورده می‌شود. قدرت سحرآمیز آن، خداوند را احضار می‌کند. هر حرف، دلالت بر یکی از پنج بوداهای دهبانی dhyani دارد، و آ A، حاکی از آدی بودای Adi Buddha بلند مرتبه یعنی وایروکانا VAIROCANA است. حرف مکتوب بر روی تخت لوتوس (نیلوفر آبی) نیز نمایانگر مفهومی از تفکر است. بر روی یادمان‌های گوری رومی، حرف آ A نشان می‌دهد که شخص متوفی فقط یک کودک بوده است. همچنین رجوع شود به کلمه، بودا.

آلفا، واماگا (یا امگا) / (A and (or)) نخستین و آخرین حرف الفبای یونانی و یک

نماد مسیحی از خداوند و به منزله آغاز و انجام همه چیز است. این حرف را می‌توان بر روی کتیبه‌های گوری در دخمه‌های رومی و گاه‌گاه در نقاشی‌های دوره رنسانس یافت، در اینجا حروف، بر روی صفحات مقابل یک کتاب گشوده، که آن را «پدر، خدا» در دست گرفته و برای نشان دادن تثلیث به کار رفته است، دیده می‌شوند.

آینه/Mirror / (به زبان چینگ ching و به زبان ژاپنی کاکامی Kagami).

به طور عموم و به‌ویژه در خاور دور، چنین تصور می‌رفت که آینه دارای خواص جادویی است و این مطلب، با توجه به نقشمایه‌ها و نوشته‌های پشت آن به اثبات می‌رسد. در آینه، شخص می‌توانست آگاهی مختصری از همه دانش‌ها به دست آورد و به درون روح خود بنگرد. آینه می‌توانست ارواح خبیثه را هم در این جهان و هم در جهان دیگر دور کند و بنابراین، آن را در کنار مردگان می‌گذاشتند. چینی‌ها برای محافظت از خود، یک آینه مفرغی را با نقش ازدها و بره‌های ماده می‌آراستند. در چین، هنر آراستن آینه در دوره سلسله هان تکامل فراوان یافت. طرح‌ها را بر روی چترها و سایبان‌ها نقش می‌کردند و آن‌ها را در مراسم به کار می‌بردند. این طرح‌ها، نشانگر (سایبان آسمان) بود، که یک نظام کیهان‌شناختی با نمادهای خاص به شمار می‌رفت. آینه TLV، به سبب نقشمایه‌های تزئینی بر پشت آن، چنین نامیده شده است و در اواسط سده دوم پیش از میلاد، استفاده از آن مرسوم گردید و به طور گسترده‌ای، مورد توجه مردم بود. نمونه‌ای که نشان داده شده است، تنها یکی از چند طرح تزئینی بود که جانوران، جلودانان، و روان‌های دیگر، و همچنین علائم انتزاعی را دربر می‌گرفت. برآمدگی‌های کوچک در درون مربع، نماینده دوازده «شاخه‌های زمینی» تقویم چینی است. در خارج از مربع، جانورانی وجود دارد که دلالت بر پنج عنصر، چهار ربع آسمان، و فصل‌ها می‌کرد. از سده‌های سوم یا چهارم میلادی، در آینه‌ها به تدریج نقشمایه‌های تائویی و بودایی و گل‌ها و جانورانی را نشان می‌دادند که نماد خوشبختی، سعادت در ازدواج و مانند آن‌ها بود. آینه‌ای پیچیده با نوار، یکی از «هشت گنج» چینی است. رجوع شود به **زاغچه**.

آینه، یکی از سه شیء مقدس مربوط به نشانه‌ها و علائم امپراتوری ژاپن است و جایگاه روان یا شیتتایی shintai **آماتراسو** ERASU-AMAT خورشید الهه و جد ملاری خانواده امپراتوری است و همچنین در مراسم آیین شیتتویی shintoism به کار می‌رود، از آنجا که آینه نشان‌دهنده روان شخص زنده و

متوفی است، آن را صفت املاو Emma-o، یعنی داور مردگان می‌دانستند (نگاه کنید به یاما YAMA). آینه‌هایی با اصل و منشأ چینی در بسیاری از گورهای ژاپنی یافت شده است.

در هنر عیسوی، یک آینه بدون نقص، مظهر **مریم‌عذرا** virgin و مربوط به بکرزایی مریم است. انعکاس چهره مریم عذرا در آینه، و اسقفی که آن را در دست دارد، جمعی‌نیاوس اهل مودنا Modena Geminianus (متوفی به سال ۲۴۸) است. در تمثیل‌های دوره رنسانس، آینه صفت ویژه «احتیاط» از **فضایل اصلی**، و حقیقت است. همچنین مظهر عیب‌هایی مانند غرور، خودپسندی و شهوت به شمار می‌رود و این ویژگی اخیر را از ونوس کلاسیک گرفته بودند (رجوع شود به **هفت گناه بزرگ**)؛ همچنین بینایی، که یکی از پنج حس، به شمار می‌رفته است. و نیز رجوع شود به **دایره**.

ایهس / IHS / حرف اختصاری نام مسیح در یونانی. صورت‌های دیگر عبارتند از IHC و IC. این نقش را به طور گسترده‌ای در تزئینات کلیساهای یونانی و لاتینی بر روی گورها [رون سه‌وو Roncevaux، سده سیزدهم] و بر روی جامه‌ها و اشیای مربوط به نجبا می‌توان دید. این علامت، هنگامی که آن را بر روی قلب نشان دهند، مربوط به برناردینو Bernardino اهل سی‌نا Siena، و به آن سانوس Ansanus نیز می‌شود، و همچنین از علائم انجمن مسیح بوده است.

تی / T نماد باستانی حیات موسوم به تائو (T یونانی) و نزد اقوام توتونوی Teutonic، نشان دهنده چکش دو سر تور Thor بود و صاعقه‌ای را نشان می‌داد که دلالت بر باران حاصلخیزکننده داشت.

در گورهای عیسویان، نماد وعده حیات جاودان و علامتی که بر روی پیشانی افراد نیکوکار اسرائیلی در اورشلیم گذاشته می‌شد، تا آنان را از نابودی نجات دهد، یک تائو بود (و به زبان عامیانه singa thau تائو) خوانده می‌شد. این علامت را عیسویان مصری به عنوان نوعی صلیب مسیح برگزیدند و علامت آن‌توان کبیر راهب مصری بود (بر طبق گرون‌والد Grunewald). هنگامی که به آن دسته‌ای تعبیه می‌شد به صورت **عنخ**، یعنی نماد حیات مصری درمی‌آمد.

دایره / circle / (به صورت مطلق دایره: همچنین رجوع شود به انگستری RING برای شکل حلقه مانند رجوع شود به **حلقه**). دایره مانند کره، نمادی است برای کیهان و آسمان‌ها و خدای متعال در شرق و غرب. اومانیس‌ها humanists



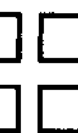
رسانس، صلیب مظهر ایمان FAITH شخصیت یافته‌ای است که جام شراب در مراسم عشاء ربانی را در دست دارد و هم چنین مظهر ارمیای **Jeremiah** نبی، یکی از **چهار پیامبر FOUR PROPHETS** است. و هم چنین مربوط به یکی از **سپیبل‌های SIBYLS** هلسپونتی Hellespontie، فروگیایی Phrygian و کیمیریایی Cimmerician است. صلیب یکی از **ابزارهای عزاداری مسیحی THE PASSION INSTRUMENTS OF** است.



عنخ / Ankh علامت هیروگلیفی مصری برای زندگی، که احتمالاً در آغاز، نشانه تسمه کفش سربایی بوده است. به عنوان نماد، دلالت بر زندگی جاودانی دارد و هنگامی که آن را در برابر بینی فرعون متوفی قرار می‌دادند، حیات جاودانی او را تأمین می‌کردند. بسیاری از خدایان به ویژه **آتوم Atum**، خورشید خدای هلیوپولیس Heliopolis آن را در دست دارند و سخ مت Sekhmet در حال نشسته، که الهه جنگ در ممفیس است و سرشیر دارد، نیز آن را در دست گرفته است. آ، به منزله **عصای سلطنتی** به انضمام جد **djed**، و عنخ، صفت مشخصه پناه **PTAH** بود. بر روی دیوارهای پرستشگاه‌ها، حرف آ، حمایت خلود را نسبت به افراد متوفی تأمین می‌کرد. کلیسای قبطی علامت آ را به عنوان نشانه‌ای برای صلیب موسوم به آن سته **an sate** اتخاذ کرد. این کلمه به معنای (شیء دسته‌دار) است.



کلمه / word روزگاری اقوام ابتدایی در سراسر جهان معتقد به قدرت جادویی کلمه بودند. نام شخص، جزء اصلی وجود او بود و بنابراین، می‌بایستی رازگونه حفظ شود که می‌باید دشمنان از آن برای آسیب رساندن به وی استفاده کنند. قدرت کلمه وارد اعتقادات دینی تمدن‌های باستانی شد و در آنجا، بیش از ارزش نمادین، نیرو و مفهوم داشت. مصریان نام‌های دشمنان را بر روی الواح گلی می‌نوشتند و سپس آن را بر زمین کوفته خرد می‌کردند (هم‌چنین نگاه کنید به آب). کلمه نیز آفریننده بود. پناه **PTAH** خدای آفریننده مصری، همه چیز را «از طریق دل و زبان خود» به وجود می‌آورد، به عبارت دیگر، یا سخن گفتن، جهان را می‌آفرید. در ریگ ودا، یعنی کهن‌ترین نوشته‌های هندویی، کلمه برهمن دلالت بر نیروی آفریننده کلمه ادا شده داشت (رجوع کنید به برهمن). یونانیان و رومیان به نیروی سحرآمیز نام‌ها اعتقاد داشتند. بدین ترتیب بر زبان آوردن نام‌های



مسیحی که دارای پیوستگی‌های دیرینه دیگری است. صلیب‌هایی با پهلوهای برابر، روزگاری دلالت بر چهار جهت اصلی یا بادهای باران‌زا داشت. بنابراین، صلیب به صورت نماد خدایان آسمان و آب و هوا درآمد، همانند خورشید. خدای یعنی **شمس SHAMASH** و **آتو ANU** خدای آسمان در بین‌النهرین. در وسط صلیب به عنوان خدای آسمان گاهی قرص خورشید دیده می‌شود همچنین رجوع شود به **عنخ**، **اسواستیکا SWASTIKA**؛ **T** (تائو tau)؛ **آذرخش**.

نخستین صلیب عیسوی، طغرای چی **رهو chi-rho** بود، رجوع شود به **(لاباروم LABARUM)**. از سده چهارم به بعد، هنگامی که به عیسویان برای نخستین بار اجازه داده شد که در امپراتوری روم به آزادی مراسم دینی خود را برپا دارند، صلیب به تدریج بر روی گورها و سایر مصنوعات به منزله نماد دین آنها و خود مسیح به کار گرفته شد. در قرون وسطی، این علامت را بر روی جامه‌های کلیسایی به عنوان نماد مقام کشیشی به کار می‌بردند و فرقه‌های شوالیه‌ها نیز آن‌ها را مورد استفاده قرار می‌دادند و همچنین آن علامت را بر روی پرچم‌های اصناف نقش می‌کردند. این طرح برای طرح اصلی کلیساها به کار می‌رفت: صلیب یونانی دارای دو بازوی متساوی را در کلیساهای بیزانسی به کار می‌بردند، و صلیب لاتینی در کلیساهای غربی مورد استفاده قرار می‌گرفت. (رجوع شود به بخش انسان). صلیب عیسوی دارای شکل‌های دیگری نیز است صلیب آندروی مقدس، که می‌گویند او را بر روی آن مصلوب کردند. همچنین باید از صلیب دوگانه یا صلیب لورن **loraine** نام برد که آن را در برابر اسقف یا به طریق **patriarch**، که مربوط به پنج بخش عمده جهان عیسوی در دوره قرون وسطی بود، حمل می‌کردند. صلیب هر گاه دارای یک علامت سه گانه بود تنها برای پاپ، مثلاً برای **peter** **حواری** و **گریگوری Gregory** کبیر، که یکی از «**چهار پدر لاتینی FATHERS FOUR LATIN**» به شمار می‌آمد، به کار می‌رفت. صلیب نیز مظهر بسیاری از مقدسان عیسوی بود که به سبب تعداد زیادشان نمی‌توان آنها را به آسانی شناسایی کرد. در مورد حواریون، یک صلیب یا یک عصا به شکل آن، مظهر **فیلیپ philip** پنداشته می‌شد و **سالتیر saltire** از آن **آندروی Andrew** مقدس بود. **جان (یحیی) تعمیددهنده JOHN THE BAPTIST**، دارای صلیبی از نی بود. در تمثیلات دوره

(انسان‌گراهای) دوره رنسانس، با توجه به شکل کامل دایره، آن را به خلود تشبیه می‌کردند و نقشه کف کلیساها، به ویژه از سده شانزدهم به بعد، به شکل دایره بود. [گنبد، سن پتر **st.peter** در رم]. دسته همسرایان شامل فرشتگان که آسمان را نشان می‌دهند، شکلی حلقوی یا نیم دایره دارند. به عنوان یک نماد تائویی **Taoist** و بودایی، آسمان و زمین به ترتیب، به وسیله دایره‌ای در درون یک مربع نشان داده می‌شود. در آیین تائویی نیز چنین تعلیم داده می‌شد که دایره، منقسم به دو بخش، اصل نماد آفریننده جهان، و دو بخش آن، عبارت از عناصر **تر و ماده** است (رجوع شود به بین **YIN** و **یانگ YANG**). دایره چون دارای آغاز و پایانی نیست، دلالت بر ابدیت دارد و گاهی در غرب، به صورت ماری نشان داده می‌شود که دم خود را می‌گردد و این نقش، دارای اصل و منشاء مصری بوده و در آنجا، بی‌کرانگی اقیانوس را نشان می‌دهد است. درباره دایره به عنوان یک نماد بودایی، رجوع شود به **ماندالا MANDALA** و همچنین **سکه، قرص؛ هاله؛ خورشید و چرخ** را ببینید.

ستاره پنج پر / pentacle, pentagram این تصویر پنج پر، در کتیبه‌های سلطنتی سومری مربوط به اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم پیش از میلاد دیده می‌شود که در آنجا، نماد حد قدرت پادشاه است که به دورترین گوشه زمین می‌رسد. این طرح را به عنوان مظهر رمزی فیثاغوریان به کار می‌بردند و بعدها، ستاره‌شناسان قرون وسطی و ساحران، از آن استفاده کردند. برای دور نگاه داشتن ارواح خبیثه، آن علامت را در راهروها قرار می‌دادند. به عنوان یک نماد عیسوی، حاکی از پنج زخم روی بدن مسیح است.

شو / shou یک علامت چینی که دلالت بر طول عمر یا جاودانگی دارد و این خود، آرماتی بود که در فلسفه تائویی مورد پسند مردم قرار داشت و در نتیجه، نفوذ تائویی‌ها را به طور گسترده‌ای نشان می‌داد. بیش از صدگونه از این علامت، شناخته شده است. شو را می‌توان بر روی سفالینه‌ها، منسوجات و نشان‌ها و در جاهای دیگر یافت. علامت شو غالباً، با علائم دیگری مربوط به طول عمر مانند **خفاش BAT**، **ماه‌خوار FUNGUS**، **CRANE**، **قارچ مقدس FUNGUS**، **sacred**، **کاج PINE**، **سنگ پشست TORTOISE** و مانند آن‌ها همراه است. صورت توأمان آن بر روی هدیه عروسی، به معنای «خوشبخت در سال‌های زناشویی» است. همچنین رجوع شود به هلو.

صلیب / Cross نماد آشنای



و کنستانتین کبیر آن را به کار می‌برد. این علامت تلفیقی از حروف یونانی چپی χ و ρ (chi rho) است. به صورت اختصاری، $\chi\rho$ خروستوس (chrestos به معنای «شگون» است. پیش از این نماد خوشبختی به شمار می‌رفت و معلوم نیست که آن امپراتور آیا چنین مفهومی را در نظر داشته یا یک نماد عیسوی بوده است؟ به صورت هدف مشابهی در بین‌النهرین به عنوان یک علامت نظامی آشوری و مظهر خورشید خدای کلدانی از آن مستفاد می‌شد، که هر کدام از آن‌ها، ممکن است نمونه نخستین خود بوده باشند. این علامت، به عنوان صورت اختصاری نام مسیح بر روی دخمه محل گورهای رومیان، در سده چهارم یا احتمالاً پیش از آن دیده می‌شود. به عنوان یک نماد مسیحی، آن را با حروف آلفا و امگا در هم می‌آمیختند (نگاه کنید به: آلفا و امگا) [راونا Ravenna سده پنجم].

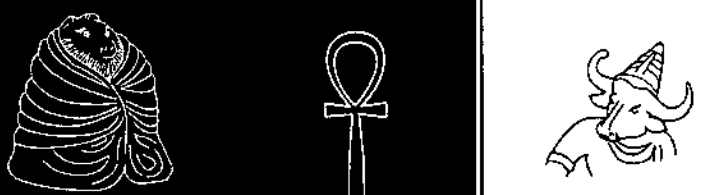
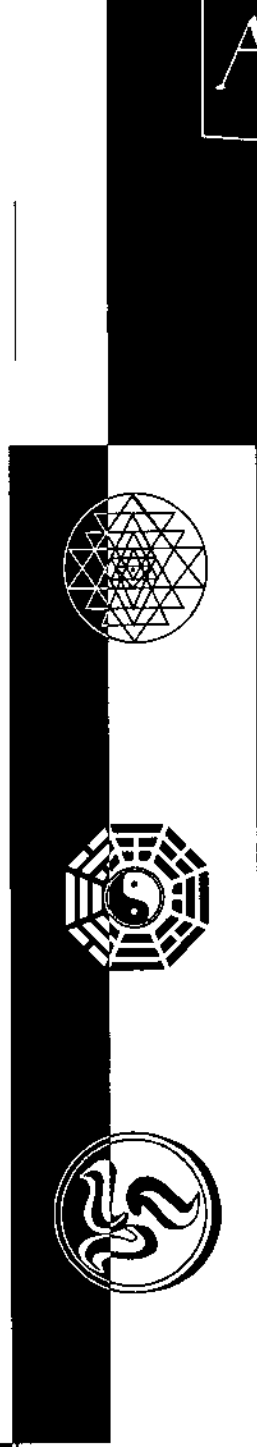
لوزی / Rhomb
lozenge / یک تقسیمایه بین‌النهرینی که در همه دوره‌ها، تا سقوط امپراتوری آشور، به‌ویژه بر روی مهرهای استوانه‌ای شکل سده‌های نهم تا هشتم پیش از میلاد و قبل از آن، بر

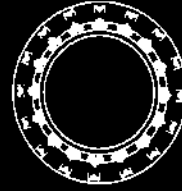


بودایی، به منظور وادار کردن خدایان به موافقت به امیال سرسپردگان و نیز برآوردن آرزوهای آن‌ها بود (رجوع شود به جواهر، ۱). نام خنلوند به زبان عبری یعنی بهوه (من هستم آن که هستم). برای قوم اسرائیل به صورت نماد یکتایی درآمد و چنان مقدس شد که جز در «روز کفاره» بر زبان نمی‌آوردند. نام خدا در عبری، مانند نام پناه در میان مصریان دارای قدرت آفرینش بود: «کلمه خنلوند آسمانها را آفرید... سراسر جهان از خدا باید بترسند... زیرا او سخن گفت و آن بود.» در دین‌شناسی عیسوی، «کلمه» (لوگوس در یونانی) یک مفهوم ماوراءالطبیعی است که از تفکر اندیشمندانه یونانی تکامل یافت و فقط از سحر و جادوی ابتدایی بسیار کهن نشأت می‌گرفت. این علامت، دلالت بر دوم شخص تثلیث یعنی روح‌القدس دارد، که به طور کلی در هنر عیسوی به صورت قمری نشان داده می‌شود.

لاباروم / Labarum
 نظامی رومی که حرف نگاره چپی - هو chi-rho بر روی آن بود

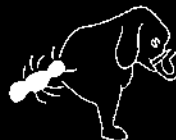
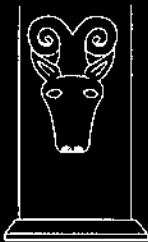
کاهناتی که نماینده‌های مذهبی التوسینی Eleucian را برپا می‌کردند جرم بود و حال آن که در روم، کاهنان نام خدای نگهبان شهر را از بیم آن که دشمنان، آن خدا را بفریبند مخفی نگاه می‌داشتند. مراسم ادای کلمات سحرآمیز به وسیله پیروان فرقه واجرایانای vajrayana





پدید آمد که یان کو p'an ku نامیده می‌شد. (به ژاپنی هان کو Hanko). برای اطلاع بیشتر در مورد آن، به پتک و همچنین به انگاره سه خطی رجوع شود.

مطلب حاضر بخشی از کتاب جیمز هال با عنوان «فرهنگ نگاره ای-نمادها در هنر شرق و غرب» ترجمه رقیه بهزادی است که به زودی منتشر خواهد شد.



مراسم عبادی پیشین هننوها نشأت گرفته است، و شکل ویژه آن، عبارت از یک تشبیه بصری جهت ساخت کیهان استه همان گونه که در عمل تمرکز، چنین استراک می‌شود. بنابراین، از لحاظ جلدویی، مقر خدایی به شمار می‌آید که پرستنده او را در جستجوی تنویر فکر خود به کار می‌گیرد. مطلبی دربارهٔ ماندالاها از سدهٔ نوزدهم باقی مانده است که نشان می‌دهد میان سده‌های ششم و دوازدهم تعداد زیادی از آن‌ها ساخته می‌شده و این سنتی هنرمندانه بوده که تا زمان حاضر ادامه داشته است. این نماد در هنر ژاپنی نیز به کار می‌رود که دلالت بر پرستش بودا دارد، در حالی که به وسیلهٔ شکل‌های کوچک‌تری احاطه شده است که لزوماً شامل دایره نیست (نگاه کنید به بودهی ستوه)، کشی‌تی گاریها Kshitigarbha هم‌چنین آن را ببینید.

یین و یانگ / Yin and yang

(در ژاپنی این ۱۳، یو ۱۰). بر اساس کیهان شناختی چین باستان، که بعدها به ژاپن انتقال یافته یک جهان دوگانه، متکی بر اصول منفی و مثبت یعنی یین و یانگ وجود داشت که در همهٔ اشیاء نفوذ می‌کرد. این کلمات در آغاز، به مفهوم دامنه‌های سایه‌دار و خورشیددار کوه یا دره بود. یین بر مؤنث و زمین و تاریکی و ماه و انفعال دلالت داشته یانگ حاکی از نر، آسمان، روشنی، خورشید عامل فعال در طبیعت و مانند آن‌ها بود. یین و یانگ در کو اثر باستانی چینی، یعنی ای-چینگ (Iching) کتاب تغییرات در حدود سدهٔ دهم پیش از میلاد با اضافات متأخر) و شیه‌چینگ (shih ching) کتاب سرودها یا کتاب آوازه‌ها در حدود سدهٔ ششم قبل از میلاد، دیده می‌شود. آن‌ها را به وسیلهٔ علامت تای-چی T'ai chi، که نموداری از تخم بود نشان می‌دادند. در این شکل، تاریکی و روشنی به جای زرده و سفید نشان داده می‌شد. این خود نمادی از اصل و منشأ همهٔ آفرینش است. از تخم، بشر نخستین

روی تخته‌های بازی به دست آمده از شهر اور ۱۲ دیده می‌شود. مفهوم آن ناشناخته استه ولی به احتمال قوی، منظور از آن، یک چشم «همه‌جا نگرنده» بوده و نیز به معنای طلسمی برای دور نگاه داشتن چشم بد بوده است. بر روی تزئینات ظروف سفالی از چین، لوزی (لینگ چنگ ling ching) بافته شده با یک نوار قرمز، یکی از «هشتم گنج» بوده است گفته می‌شد که نماد پیروزی به شمار می‌رفته است. دو لوزی به هم پیوسته که پایان آن‌ها به هم متصل بوده یا در هم قفل می‌شده است (فانگ چنگ cheng Fang) و گاهی بر روی دیوارهای خانه‌ها دیده می‌شده و ارواح خبیثه را دور می‌کرده است.

ماندالا / Mandala

سنسکریت به معنی «دایره» است. صورتی بی‌چینه که معمولاً آن را روی پرچم یا تانکا tanka نقش می‌کردند و در نظر بودایی‌های فرقهٔ تانتری Tantric به مفهوم تمرکز meditation بوده است. این نقش در هندوستان، چین، انونزی و ژاپن یافت می‌شود، ولی مرکز واقعی آن، در بین لامایی‌های تبت بوده است. جنبهٔ اساسی آن، عبارت از یک دایره است که مربعی را با چهار «نر» دربر می‌گیرد و هر کدام از درها، در وسط هر ضلعی است که مقابل چهار جهت اصلی قرار دارد. طرح اساسی استوپا STUPA یا پاگودا pagoda از همین الگوی هندسی پیروی می‌کند. در وسط ماندالا، معمولاً تصویر یک فرد مقدس یا یک بودایا بودهی ستوه BODHISATTVA قرار دارد که از لحاظ گونهٔ آدی بودا و ایروکانا Adi-Buddha VAIROCANA استه که پیرامون آن را چهار دهنایی - بودا Dhyani-Buddhas گرفته‌اند و هر کدام در دایرهٔ خود محصور شده‌اند. به طور متناوبه شکل مرکزی ممکن است «یک خدای سرپرستی» دیوسان باشد، که شاکتی shakti خود را دربر گرفته است. این نقش احتمالاً از

